

ابوالقاسم حبیب‌اللهی «نوید»

مضامین مشترک در عربی و فارسی

آری* اهل الیسار اذا توفوا بنوا تلك المقابر بالضحور
 ابوا الا مباهاة و فخراً علی الفقراء حتی فی القبور
 لعمر ابیهم لو ابصروهم لما عرف الفنی من الفقیر
 ولا عرف العبید من الموالی ولا عرف الاناث من الذکور
 ولا من کان یلبس ثوب صوف من البدن المباشر للحریر
 اذا اکل الثری هذا و هذا فما فضل الفنی علی الفقیر
 یحیی غزالی، نقل از نفخ الطیب ج ۱۲، ص ۱۴۲

شبهه به ایات غزال این اشعار رودکی است که از تاریخ بیهقی نقل می‌شود:

خواهی اندر عنا و شدت زی خواهی اندر امان به نعمت و ناز
 خواهی اندک‌تر از جهان بپذیر خواهی از ری بگیر تا به طراز
 اینهمه وقت مرگ یکسانند شناسی ز یکدگرشان باز
 تاریخ بیهقی چاپ دکتر فیاض

و نیز سعدی در این باره چنین گفته است:

یکی بر تربتی فریاد می‌کرد که اینان پادشاهان جهانند
 بگفتم تخته‌ای بر کن ز گورش بین تا پادشه یا پاسبانند

بگفتا تخته برکندن چه حاجت که می دانم که مشتی استخوانند

کلیات سعدی چاپ فروغی

ورایت اتیان اللذادة والهوی وتعجلاً من طیب هدی الدار

احری و احزم من تنظر آجل علمی به رجم من الاخبار

ما جاءنا احد یخبر انّه فی جنّة من مات او فی النار

ابونواس

مضمون ابیات ابونواس در این رباعی که منسوب به خیام است چنین

آمده است :

کس خلد و جحیم را ندیده است ای دل

کو آنکه از آن جهان رسیده است ای دل

امید و هراس ما ز چیزی ست کز او

جز نام و نشان کس نشنیده است ای دل

رباعیات خیام

اعجز الناس من عجز عن اكتساب الإخوان واعجز منه من ضیع من

ظفر به. (از کلمات امام علی بن ابیطالب سلام الله علیه در نهج البلاغه)

لعمرك ما مال الفتی بدخیره ولكن اخوان الصفا الذخایر

ابن اعرابی نقل از شرح نهج البلاغه

اذا كنت فی كل الامور معاتباً اخاك لم تلق الذی لاتعابه

فحش واحداً اوصل اخاك فانه مقارف ذئب تارة و مجانبه

بشاربن مبرد، نقل از اغانی

مضمون کلام امام این است : عاجزترین مردم کسی است که نتواند

دوستانی بدست آورد و عاجزتر از او کسی است که پس از پیدا کردن دوست

اورا از دست بدهد .

مضامین فوق در شعر سنائی چنین آمده است که يك بيت آن ترجمه

سخن امام است :

بد کسی دان که دوست کم دارد زو بتسر چون گرفت بگذارد
گر دو صد بار باز گردد یار سوی او بازگرد چون طومار
هب الدنيا تساق اليك عفواً حدیقه سنائی چاپ مدرس رضوی
الیس مصیر ذاك الی الزوال ابوالعتاهیه، شرح نهج البلاغه

گرفت که رسیدی به آنچه می طلبی

گرفتت که شدی آنچنان که می بانی

نه هر چه یافت کمال از پیش بود نقصان

نه هر چه داد ستد باز چرخ مینائی

منوچهری

لکل امری فی ماله شریکان : الوارث والحوادث

و بصورت دیگر : بشر مال البخیل بحادث او وارث

از کلمات امام علی بن ابیطالب، نهج البلاغه

مضمون فوق را شریف رضی چنین به نظم در آورده است :

خذ من ترائك ما استطعت فانما شركاءك الأيام و الوراث

در شعر فارسی چنین آمده است: در ترجمه کلام امام :

یا به تراج حادثات رود یا به میراث خواره بگذارند

رشید و طواط

و نیز فردوسی فرماید :

بخور هر چه داری فزونی بده تو رنجیده ای بهر دشمن منه

تو رنجی و آسان دگر کس خورد سوی گور و تابوت تو ننگرد

شاهنامه

الدهر أخذ ما أعطى مكدراً ما
 اصفى ومفسد ما اهوى له بید
 فلا یفیرك من دهر عطیته
 فلیس یترك ما اعطى على احد
 مسلم بن ولید نقل از طبقات ابن معتر

مضمون فوق در شعر ناصر خسرو چنین آمده است:
 ای خواجه جهان بسی حیل داند
 وز عذر همی بجادوئی ماند
 تاهر چه بداد مرترا خوش خوش
 از تو به دروغ و مکر بستاند
 خوبی و جوانی و توانایی
 زین شهره درخت تو پوشاند
 تا از همه زیب و قوت و خوبی
 یکروز چو من تهیت بنشانند
 دیوان ناصر خسرو، چاپ تهران
 القناعة كنز (مال لا) ینفد: قناعت ثروتی است که هیچگاه تمام نمی شود.
 از کلمات امام علی بن ابیطالب در نهج البلاغه

ملك القناعة لا یخشی علیه ولا
 یحتاج فیہ الى الانصار والخول
 طغراء لامیة العجم

این مضمون در عربی و فارسی در شعر و نشر زیاد است و اینک چند
 بیت فارسی:

کیمیائی منت بیاموزم که در اکسیر و در صناعت نیست
 رو قناعت گزین که در دنیا کیمیائی به از قناعت نیست
 قناعت توانگر کند مرد را خبر کن حریص جهان گرد را

المصرء مخبوء تحت لسانه . نهج البلاغه
 این مضمون که در کلام امام بالفظی اندک و معنای زیاد که کمال بلاغت
 امیت آمده است، در شعر عربی و فارسی چنین آورده شده:

وکائن تری من صامت لك معجب زیادته او نقصه فی التکلم
زهیر بن ابی سلمی معلقات سبع

رشید وطواط در ترجمه کلام امام چنین گوید :

مرد پنهان بود بزیر زبان تا نگوید سخن ندانندش

و نیز سعدی در این باب چنین می گوید :

تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد

گلستان

سألت فی النوم ابی آدمأ فقلت والقلب به وامق

ابنک والله ابو حازم صلی علیک الملک الخالق

فقال لی ان کان منی و من نسلی فحوا امکم طالق

غزال نقل از نفخ الطیب ج ۱

مضمون فوق را یکی از شاعران فارسی زبان تقریباً لفظ به لفظ ترجمه

کرده و در هجو سوزنی شاعر گوید:

دوش دیدم به خواب آدم را دست حوا گرفته اندر دست

گفتمش سوزنی نبیره تو است گفت حوا به سه طلاق ار هست

حمیدالدین بخارائی، نقل از مجمع الفصحاء

لا تلمنی اذا طربت لشدو یبعث الانس فالکریم طروب

لیس شق الجیوب حقاً علینا انما الحق ان تشق القلوب

این شاعر می گوید مرا ملامت نکنید اگر هنگام سماع به وجد و طرب

می آیم زیرا هر مرد کریم و بزرگواری چنین است، سپر می گوید: دریدن و

پاره کردن گریبان در وقت سماع شایسته نیست بلکه حق آنست که دلها پاره

شود. شیخ اجل سعدی شیرازی در این باب مضمونی بسیار زیبا و لطیف

آورده و علت دریدن جامه و گریبان را هنگام سماع بیان میکند :

مطرب از دردِ من بجان آمد که مرا طاقت شنیدن نیست

دست بیچاره چون به جان نرسد چاره جز پیرهن دریدن نیست

غزلیات سعدی چاپ فروغی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی